

پیش‌خوان

نظر و گذری بر اسناد و دفاعیات نوانتشار محمدمهدی عبدخدایی

«بیداری دینی» در آیین‌ه روایتی نو

■ **سامانه صادقی**



گردآمده و پژوهشکده تاریخ معاصر آن را رونه‌بازار کتاب ساخته‌است. تارنمای ناشر در معرفی مضمون و محتوای این دفتر اشاراتی به شرح بی آمده دارد: «کتاب بیداری دینی که دفاعیات محمدمهدی عبدخدایی را در خود دارد، به همت انتشارات پژوهشکده تاریخ معاصر و در ۲۸۲ صفحه منتشر شد. این مجموعه بر پایه اسناد رسمی پرونده عبدخدایی، صورت باز جویی‌ها دفاعیه داد‌گاه و خاطرات زندان نامبرده در سال‌های ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ شکل گرفته‌است؛ اسنادی که برای نخستین‌بار در اختیار پژوهشگران قرار می‌گیرد. اثر در دو فصل تنظیم شده‌است. فصل نخست با مروری بر مبارزات سیاسی – عقیدتی فدائیان اسلام به زندگی و نقش چهره‌هایی چون آیت‌الله شیخ غلامحسین تبریزی، شهید سیدعبدالحسین واحدی و دکتر سیدحسین فاطمی می‌پردازد و زمینه‌های فکری و سیاسی آن دوران را ترسیم می‌کند. فصل دوم اما به سراغ نقطه کانونی ماجرای پرونده روایت عبدخدایی از ریشه‌های شکل‌گیری واقعه سوسقصد به دکتر فاطمی و باز خوانی دفاعیات او در داد‌گاه. کتاب می‌کوشد در میانه جدال روایت‌ها در باره فدائیان اسلام با تکیه بر اسناد آرشویی، بخشی از ابهامات تاریخی این جریان را روشن سازد. انتشار این مجموعه، نه‌تنها برای علاقه‌مندان به تاریخ معاصر ایران بلکه برای پژوهشگرانی که در پی فهم نست دین و سیاست در دهه ۱۳۳۰ هستند، منبعی مهم، بشمار می‌آید. فهرست مطالب مندرج در این اثر، به ترتیب بی آمده‌است: مقدمه فصل اول، مبارزات سیاسی – عقیدتی فدائیان اسلام از زندگی و شخصیت آیت‌الله شیخ غلامحسین تبریزی از زندگی و مبارزات شهید سیدعبدالحسین واحدی از زندگی دکتر سیدحسین فاطمی نتیجه‌گیری ا



محمدمهدی عبدخدایی دبیر کل جمعیت فدائیان اسلام

فصل دوم، بررسی ریشه‌های شکل‌گیری واقعه دکتر فاطمی از زبان محمدمهدی عبدخدایی السناد پرونده صورت باز جویی‌ها، دفاعیه و زندان محمدمهدی عبدخدایی‌نامه».

محمدمهدی عبدخدایی، در گفت‌وگو با تارنمای دفاع پرس، بخشی از زندگی مبارزاتی خویش را اینگونه بازگفته‌است: «هن به نواب صفوی خیلی ارادت داشتم؛ وقتی او شهید کردند همه وجود را زید، احساس کردم بنیم شدم. در آن دوره، در تبریز مخفی و فراری بودم. روزی هم که اعدامش کرده بودند، خبردار نشدم. شبش سه‌هالام آمد و گفت: نیمه شب گذشته، چهار نفر را تبریزان کردند؛ سید مجتبی نواب صفوی، سیدمحمد واحدی، خلیل طهماسبی و مظفر علی طالقندر. من با اینها زندگی می‌کردم. وقتی به نواب صفوی نگاه می‌کردم، مثل اینکه یک قدیسی را می‌دیدم. هنوز هم وی ارادت دارم. چهار سال مرا برزجان فرستادند؛ زندان برازجان بدترین زندان ایران بود. شاید باور نکنید، اما من قهرمان شکنجه در زندان بودم؛ خیلی اذیتم کردند؛ از جمله اذیت‌هایی که کردند، یک تکلاش را می‌گویم. من را برای پرونده خوانی آورده بودند به داد‌گاه؛ در پرونده خوانی خواستم به دستشویی بروم. به افسر مربوطه گفتم، اینجا دستشویی کجاست؟ سپس دیدم که می‌خواهند من را شلاق بزنند؛ در ذهن فکر فکر کردند من می‌خواهم از پنجره دستشویی فرار کنم، چرا که ظاهر آقیلا یک زندانی توده‌ای این کار را کرده بود؛ به هر ترتیب ما را به خاطر درخواست دستشویی رفتن، چنان شلاق زدند که هم‌بندام می‌گفتند، مانند کرم در زمین می‌لولی‌دی؛ من کم‌سال‌ترین زندانی تبعیدی سیاسی زندان برازجان بودم. روزی که رفتم، ۲۰ سالم بود و روزی که آمدم ۲۸ ساله بودم. در همان مقطعی که از زندان آزاد شدم، شهید مهدی عراقی آمد و من به پیشنهاد از سرگیری مبارزه را داد. اما من از ته دل گفتم که خستم‌ام و دیگر طاقت شلاق خوردن را ندارم…».



باز خوانی پدیده «حقرات موروثی» در خاندان پهلوی

شناسنامه سیاسی پهلوی

با «کودتا» صادر وبا «تجزیه» باطل شد

■ **پروین قائمی**



رسانه‌ای، خاندانی را تطهیر کنند که شناسنامه سیاسی‌شان یا «کودتا» صادر و کارنامه‌شان با «تجزیه ایران» بسته شد؛ برای کسانی که تحت تأثیر روایت‌های روّیایی رسانه‌های لندنی قرار گرفته‌اند؛ یاد آوری چند «زم تاریخی»، نه یک انتخاب که ضرورتی ملی است؛ امید آنکه تاریخ‌نویهان معاصر و عسوم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **تاریخ و بهترین رسانه‌ها نیست**

این روزها در بوجوه «جنگ روایت‌ها»، عده‌ای تلاش می‌کنند تا با استفاده از تکنیک‌های سینمایی و تصاویر رنگی از دوران حاکمیت پهلوی‌ها یک «بهشت گمشده» بسازند؛ مخاطبی که به تماشای «ایران اینترنشنال» یا «مورس» می‌رسند، گمان می‌کند که اقتدار ملی، یعنی پوشیدن لباس‌های نیم‌تنه نظامی و عکس گرفتن با هواپیماهای وارثانی اما حقیقت تاریخ نه در رنگ و لعاب فیلم‌ها که در «خطوط مرزی» نهفته‌است. برای شناخت یک حاکم، نباید به قامت او نگر بست؛ تل‌پوید دید که وقتی با لبه تیز «تهدید بیگانه» مواجه می‌شود، آیا ایستادگی یا «خاک ناموس» را به بهای بقای تاج و تختش معامله می‌کند یا خیر؟ در ادامه با استناد به اسناد غیرقابل انکار، ریشه‌های خفت و حقارتی را بررسی می‌کنیم که با «کودتا» آغاز شد و با «تجزیه» پایان گرفت.

■ **وقتی تاریخ را بافتوشاپ رنگی می‌کنند!**

در سپهر رسانه‌ای امروز، پدیده‌ای به نام «تطهیر ابلیس» در جریان است؛ اتاق‌های فکر لندن و واشینگتن با تکیه بر بی‌خبری تاریخی بخشی از نسل جدید در حال ساختن یک «بهترین فانتزی» از دورانی هستند که در واقعیت خویش، سرتیاهن‌ترین فصول حقارت ملی ما بوده‌است. آنها با نمایش عکس‌ها و فیلم‌های گریش‌شده، با بخشیدن آله «اقتدار واداتی» را به جای «عزت ملی» جا بزیند؛ برای شکستن این حباب مجازی، باید به «جغرافیای ایران» نگر بست. خاک دروغ نمی‌گوید. نقشه‌ها شهادت می‌دهند که چه کسی «ایران پرست» بود و چه کسی «ایران فروش». سخن از خاندانی در میان است که با پوتین و اسلحه بیگانه آمند؛ با دستور او خاک میهن را

بخشیدند و با خفت و ذلتی تمام رفتند.

■ **اصالت کودتایی؛ خاندانی که با «دستور» آمد**

سرمدمداران پهلوی از «ملی‌گراییی» دم می‌زنند، اما تاریخ‌نگاران بی‌طرف می‌پرسند: کدام پادشاه ملی با کسکاش و انتخاب یک ژنرال انگلیسی برمی‌آید و با تمهیدات چند سساله عمّال همان دولت، بر تخت می‌نشیند؟ جوهره سلطنت پهلوی نه در صندوق رأی بود و نه در قیام مردمی. ریشه این خاندان در پوتین‌های «ژنرال ادموند آبروناید» انگلیسی نهفته بود. برخلاف تبلیغات پسرزوی و برقی و البته پوچ برخی رسانه‌نامه‌ها، رضاخان برآمده از یک جنبش ملی نبود. اسناد وزارت خارجه بریتانیا به صراحت می‌گویند که این کشور در پی شکست «قرارداد ۱۹۱۹»، به دنبال یک «مرد قوی» بود تا منافعش را تأمین کند. کودتای ۱۳۰۹ اسفند ۱۲۹۹، یک پروژه کاملاً انگلیسی برای مهار نفوذ شوروی و تثبیت امنیت لوله‌های نفت جنوب بود. رضاخان در تمام دوران قدرت‌ش، مدیون همان دستی بود که او را بالا کشید. این حقرات زمانی به اوج رسید که در شهریور ۱۳۲۰ همان بریتانیایی که او را به قدرت رساند با یک یادداشت ساده او را از ایران اخراج کرد؛ قزاق حتی اجازه نیافت که در ایران بماند و بمیرد؛ وی را مثل یک مهره سوخته به جزیره «مورس» بردند و حتی در مسیر رسیدن به تبعیدگاه از تحقیرش فرونگذارند. این چه مقتدر ملی‌ای است که حتی برای ماندن در کشور خود‌صاحب اراده‌نیست؟

■ **تراژدی آزارات و هیرمند؛ بخشش‌های رضاخانی**

سر سردگان پهلوی از «عظمت رضاخانی» دم می‌زنند، اما به این سوال پاسخ نمی‌دهند: چرا او استراتژیک‌ترین نقاط ایران را ریگان بخشید؟

۱- **کوه آزارات و میاهده ساعد**: انگلیس در چاه پیمانی افتاد که رضاخان با طناب بوسیده انگلیس در چاه پیمانی افتاد که در جریان است؛ اتاق‌های فکر لندن و واشینگتن با تکیه بر بی‌خبری تاریخی بخشی از نسل جدید در حال ساختن یک «بهترین فانتزی» از دورانی هستند که در واقعیت وی نمی‌فهمید (یا مأمور بود که نفهمد) که با بخشیدن آله قله راه دسترسی زمینی ایران به قفقاز و اروپا از کف مردم ایران می‌رود؛ زخمی که امروز در ماجرای «الان زنگور» دوباره دهان باز کرده‌است و هر بار با تداعی اش موجی از کوهش به بانی این قرارداد حوالت می‌گردد!

۲- **آب قه هیرمند و دشت نامید**: فاجعه امروز و بی‌بی سیستان و بلوچستان، میراث مستقیم رضاخان



رضاخان در قامت سفیر هند

کودتای ۱۳ اسفند ۱۲۹۹، یک پروژه انگلیسی برای مهار نفوذ شوروی و تأمین امنیت لوله‌های نفت جنوب بود. رضاخان در تمام دوره قدرت، مدیون همان دستی بود که او را بالا کشید. این حقارت زمانی به اوج رسید که در شهریور ۱۳۲۰، بر بریتانیا به سادگی او را از ایران اخراج کرد؛ قزاق حتی اجازه نیافت که در ایران بماند و بمیرد! وی را چون مهره‌ای سوخته به جزیره مور یس بردند و حتی در مسیر از تحقیرش فرونگذار دند

وایستگی در شهریور ۱۳۲۰ نمایان گشت. رضاخان که سال‌ها با ذخیم‌منشی بر ملت خود ناخته بود، در برابر یک یادداشت ساده سفارت انگلیس، تمام جلال و جبروت ساختگی‌اش را از دست داد. انگلیسی‌ها به او دستور دادند که باید سرود و او بی آنکه حتی یک فشنگ به سمت متجاوزان به کشورش شلیک کند، باذلت تمام استعفا داد؛ جالب اینجاست که وی، خود نیز به فرار تمایل داشت، چه با وجود نیروهای روسی در ایران و نیز مردمی که طی سالیان طولانی از مظالم وی به جان آمده بودند، مرگ را در چند قدمی خود می‌دید؛ این چه پادشاه مقتدری است که برای انتخاب جانشین خود (محمدرض)، باید منتظر می‌ماند تا نمایندگان شناخته شده انگلستان در

ایران، برای باقی ماندن تاج و تخت در خانواده‌اش به انغای نقش مناجیحی و لابی‌گری بپردازند؟ بزرگ‌ترین ادعای پهلوی پرستان، «ساختن ایران» است، اما باید پرسید: کدام سازنده‌ای ستون‌های خانه‌اش را به همسایه می‌بخشد؟

■ **کاپیتولاسیون؛ وقتی امریکایی ایرانی اولویت یافت!**

حقرات پهلوی تنها در «خاک» نبود؛ آنها «کرامت انسانی» ایرانی را نیز به حراج گذاشته بودند. تصویب لایحه کاپیتولاسیون (مصونیت قضایی مستشاران امریکایی در سال ۱۳۴۳ تیر خلاص بر استقلال قضایی ایران بود. بر اساس این قانون، اگر یک آشپز یا راننده امریکایی، عالی‌رتبه‌ترین ژنرال ارتش ایران یا حتی خود شاه را می‌کشت، دستگاه قضایی ایران حق محاکمه او را نداشت؛ این یعنی بازگشت به دوران ارباب و رعیتی قرون وسطی. شاه در ازای وام‌های ۲۰۰ میلیون دلاری از امریکا، «صرف قضایی» ملت

را واگذار، امام خمینی در آن مقطع با اعتراضی کوبنده، دقیقه‌با رهمن «رگ غیرت» دست گذاشت؛ اگر یک آشپز امریکایی، شاه ایران را زبر بگیرد، کسی حق ندارد که با او بگوید بالای چشمش ابروستا پهلوی‌ها ایران را به «حیاط خلوت مستشاران» تبدیل کرده بودند؛ جایی که ۶۰ هزار مستشار امریکایی هم حقوق‌های نجومی می‌گرفتند و هم از قانون کشور معاف بودند. اغلب آنان هیچگونه خدمت مستشاری ارائه نمی‌کردند، برای تفریح و خستگی در بی شکست بودند؛ به ایران آمده بودند!

■ **از سلطنت بر ایران تا «شهرداری اراک و ساوه»**

اما تراژدی این خاندان، به تاریخ گذشته محدود نمی‌شود؛ «حقرات» در رزن این سلاله تثبیت شده است؛ جای این پرسشی است که امروز بازمانده این خاندان، یعنی رضا پهلوی در دیدارهای پنهانی با تندروترین جناح‌های صهیونیستی، نتوانموقفه کاران امریکایی به دنبال منصف و اخبار و گزارش‌های درز کرده از اتاق فکرهای غربی‌ها نشان می‌دهد که آنان برای ایران پسا- جمهوری اسلامی (به‌زعم خویش)، خواب پروژه «ایران مرکزی» را دیده و به‌اوه گفته‌اند: ایران بزرگ با این وسعت و قدرت برای نظم جهانی خطر ناک است؛ ما ایران را تکه‌تکه و خورستان و کردستان و بلوچستان را جدا می‌کنیم و تو می‌توانی بر منطقه مرکزی (مثلاً اراک) و ساوه و بخشی از اصفهان) حراج بچرین»؛ کسی که در خواب و خیالش حاضر است برای رسیدن به «تاج پلاستیکی»، جغرافیای چند هزار ساله ایران را فدای یک حکومت مینیاتوری و تحت‌الحمایه کند، به طور طبیعی به کدامین صفت منصف می‌شود؟

و چه لقبی می‌گیرد؟ منطق او ادامه همان منطق محمدرضاست که بحرین را داد تا بماند. حالا پسرش می‌خواهد کل ایران را ابدهد تا شاید بر مناطق میانی ایران پادشاهی کند!

■ **بیداری ملی در برابر حقرات موروثی**

مخاطب امروز، به‌خصوص جوانی که اسیر بوق‌های تبلیغاتی‌ای چون «ایران اینترنشنال» است، باید از خود بپرسد: اقتدار واقعی کجاست؟ در خاندانی که پادشاهش با گریه از کشور اخراج شد و خاکش را بخشید یا در نظامی که هشت سال در برابر تمام قدرت‌های دنیا ایستاد و «یک‌وجوب» از خاک خرمشهر و سوسنگرد و مهران را به دشمن نداد، پهلوی‌ها به ما آموختند که «وابستگی» انتها ندارد؛ کسی که به بیگانه تکیه کند، ابتدا استقلال سیاسی، سپس استقلال قضایی و در نهایت خاک وطنش را از دست بدهد. امروز ۲۲ بهمن، نه فقط جشن سالروز پیروزی یک انقلاب، بلکه تکریمی برای «پایان عصر حقارت» است. ما از دوران «گدایی سیم خاردار» به «صادرات هاپیرسونیک و پهپاد» رسیدیم؛ مسیری که از دل «ایمان به توتان داخلی» گذشت، نه از راه «وکری مستشاران». ایران، نه ملک موروثی کسی است و نه بخشیدنی. ایران کل واحدی است که با خون صدها هزار شهید ایباری شده تا امروز قامت



استقلال محمدرضا پهلوی از امیر کشور تازه استقلال یافته بحرین

۹ جوان

| روزنامه جوان | شماره ۷۵۷۱

راست کند و به دنیا بفهماند: «دوره آبرونسایدها و شعبان‌بی‌خ‌ها به سر آمده‌است!».

■ **از عربده‌های «شعبان‌بی‌مخ» تا لیدرهای اجاره‌ای «دیجیتال»**

برای اینکه عمق حقارت پیوند خورده با نام پهلوی را درک کنیم، باید به مدل «راذل اجاره‌ای» در تاریخ بنگریم. در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، وقتی سازمان سیا (CIA) و ام‌آی‌سیکس (MİF) دیدند که منطق سیاسی در برابر اراده ملت ایران برای ملی کردن صنعت نفت شکست خورده‌است، به‌بست‌ترین لایه اجتماعی متوسل شدند. آنها با صرف بودجه‌ای بالغ بر یک میلیون دلار، امثال «شعبان جعفری» (ملقب به شعبان‌بی‌مخ) و فواحشی چون «پری آژدان قزی» و «ملکه اعترضادی» را از دل کوچه‌پس کوچه‌های قلعه محله جمشید بیرون کشیدند تا با چماق و قمه امنیت عمومی را سلاخی کنند؛ حقارت تاریخی اینجاست پادشاهی که خود را «خدایگان» می‌نامید، تاج و تختش را مدیون عریبه‌کشی اراذلی کرده بود که از پول پاشی امریکا تغذیه کرده بودند. امروز نیز همان مدل، در رسانه‌هایی چون «ایران اینترنشنال» بازسازی شده‌است؛ لیدرهای اجاره‌ای که در

ویرتین‌های شیک لندن و واشینگتن نشستند، در واقع همان «شعبان‌بی‌مخ»‌ها از نوع دیجیتال آن هستند. کار آنان نه مبارزه سیاسی، بلکه «زور غیرت ملی» است. آنها مأموریت دارند تا با بزک کردن چهره

استبداد پهلوی، جای «جلاد» و «شهید» را عوض کنند، اما مخاطب هوشمند باید از خود پرسند: آیا کسی که حقوقش را از بازماندگان همان کودتاجان می‌گیرد، می‌تواند دلسوز آزادی و خاک ایران باشد؟

■ **معجزه «ایمان» عبور از خفت پهلویستی به سیادت تکنولوژیک**

جای آن است که از خویشتن بپرسیم از کجا به کجا رسیدیم؟ تا تاریخ شهادت می‌دهد که در تمام دوران پهلوی، ارتش ایران با وجود هزینه‌های سرسام‌آور، یک سازمان «وابسته و ویرتینی» بود. مستشاران امریکایی حتی اجازه نمی‌دادند که تکنیسین‌های ایرانی به سیستم‌های اداری جنگنده‌های F-۱۴ نزدیک شوند. آنها ما را «توتان» می‌خواستند. اما حساسه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و تداوم انقلاب اسلامی، این «تلوی ناتوانی» را شکست. ما ملتی بودیم که در آغاز جنگ هشت‌ساله، برای خرید «سیم خاردار» مورد تحقیر قرار می‌گرفتم و بلوک شرق و غرب حتی از فروش کبسه شش به ما خودداری می‌کردند؛ این همان «خفت تاریخی» بود که پهلوی‌ها برای ما به ارث گذاشته بودند؛ ایرانی که حتی توان ساخت تفنگ را هم نداشت؛ اما امروز ایرانی به چنان اقتداری رسیده است که پیشرفته‌ترین پهپادهای امریکایی (مانند RQ-۱۷۰) را شکار و آنها را مهندسی معکوس می‌کند و نسخه‌هایی به‌مراتب قدرتمندتر از آن می‌سازد که موازنه قدرت را در جهان تغییر می‌دهند. امروز وقتی از موشک‌های هاپیرسونیک «فناح» سخن می‌گوییم، یعنی ما از «خندق وابستگی» عبور کرده و به قله «سیادت علمی» رسیدیم؛ این همان چیزی است که دشمن را هراسان کرده‌است؛ نه بمب اتم، بلکه «ووری» که می‌گوید ایرانی می‌تواند بدون اجازه از واشینگتن، سرنوشt خود را رقم بزند.

■ **غزای بی‌تایید بیدار شود**

ایران امروز، میراث خون جوانانی است که در هشت سال دفاع مقدس، یک وجب از خاک وطن (حتی خرمشهر اشغال شده) را به دشمن ندادند. سلاسی کنید «عظمت مقاومت» در جمهوری اسلامی

را با «خفت واگذاری بحرین» در دوران پهلوی. مخاطبی که امروز تحت تأثیر دروغ‌های رسانه‌ای است باید از خود بپرسد: آیا می‌خواهیم دوباره به دورانی برگردیم که پادشاه کشور ناهاش را با اجازه سفیر امریکا می‌خورد و خاک کشور را به پیشزی می‌بخشد؛ غیرت ایرانی هرگز نمی‌پذیرد که ایران به «تهران و قم و اراک و ساوه» محدود شود؛ ایران از ارسن تا خلیج فارس یک کالبد واحد است که هیچ دست‌نشانده‌ای حق ندارد، حتی خواب تکه‌تکه کردنش را ببیند.

■ **ایستادگی و شکست خفت، آغاز عزت ابندی است**

مخاطب دائمی رسانه‌های چون ایران اینترنشنال، باید یک‌بار برای همیشه از خود بپرسد: آیا حاضر است به خاطر خشمی مقطعی به خاندانی و کالت هدند که پیشینه‌شان از «جراج بچرین» و آوندش (طبق طرح‌های فاش‌شده) «تجزیه ایران به ایالت‌های کوچک زیر سلطه» است؟ کسی که امروز وعده «تهران، قم، اراک و ساوه» را به عنوان پادش خرمشهر و سوسنگرد و مهران را به دشمن نداد، تخت‌جمشید و جلالت خلیج فارس باشد، ایران یک کالبد واحد است؛ از ارس تا مکران، از البرز تا زاگرس. این خاک، با خون پاک‌ترین جوانان این مرز و بوم آبیاری و حفظ شده تا امروز به دست وارثان «حقرات موروثی» نیفتد. پیروزی انقلاب اسلامی پایان فصلی است که در آن پادشاه مملکت با نشر سفیر بریتانیا جمدانش را می‌بست، می‌گریخت و وقتی هم بود، خاک وطن را به ثمن بخش می‌فروخت. ما امروز در ابتدای قرنی هستیم که ایران در آن بازگرمی اصلی است؛ ایرانی دیگر «ذختر دم‌مخت» هیچ ابرقدرتی نیست تا سر میز مذاکره واگذار شود. ما بیدار شده‌ایم و تاریخ ثابت کرده‌است که ملت بیدار هرگز به عقب بازمی‌گردد. پایان عصر خفت؛ آغاز ابدی عزت است.

■ **منابع و مآخذ**

- خاطرات/ ارتشبد فرودست (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی)*
- یادداشت‌های روزانه اسدالله علم (بخش‌های مربوط به جدایی‌بحرین)*
- اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا درباره کودتای ۱۳۹۹ و شهریور ۱۳۲۰*
- تاریخ تحولات سیاسی ایران (دکتر موسی نجفی)*
- گزارش‌های تحلیلی اندیشکده‌های نظامی بین‌المللی درباره پیشرفت‌های موشکی ایران*